

# انقطاع الی اللہ و مقام امن

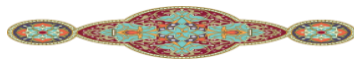
«اللهم هب لي كمال الانقطاع اليك وانز ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تحرق ابصار القلوب

حجج النور فتصل الی معدن العظمة و تصير ارواحنا معلقة بغرق قدسك»

پروردگار! کمال انقطاع از همه چیز به سوی خودم را از زانی دار. چشمان دلم را به سوی آن نور که به تو بسکند  
روشن کن تا بدانجا که آن چشمان حجابهای نورانی را بر در دو مراب معدن عظمت خویش بیونند و روح ما را به

عزت قدس خود وابسته دار.

(فرازیلی از مناجات شعبانیه)



که دو چشم از ما سوی بر دو ختم	در حضور شمع آن سان سو ختم
کز شعاعش گشت دیده ناتوان	آفتاب رویت آن سان تافت جان
جز همین پرتو به خاطر هیچ نیست	در دلم جز اندهی پر پیچ نیست
ظلمتی را بگرم بر طرف نور	تا تو باشی شرم بادم کز غرور

حضرت استاد

# « ما انعم الله على عبد أجل من أن لا يكون في قلبه مع الله غيره »  
 (هیچ نعمتی خداوند به بنده اش نداده برتر از آن نعمت که در دل بنده جز  
 خداوند نباشد. (امام صادق (ع)))

این مقام را معصوم بالاترین نعمت می دانند چرا که همه نعمتها بویژه  
 نعمات مادی معمولاً دل را زایل می کنند و اگر خداوند بنده ای را عطا  
 فرمود جای آن باید خارج از دل، و ورود آن به دل ممنوع باشد. پس ای  
 عزیز بدان که دل حرمسرای حق است و در حرمسرا جز محارم  
 ورودشان ممنوع که: «القلب حرم الله فلا یسکن فی حرم الله الا الله

(عبادت عاشقان ص 68)

(امام صادق (ع))

#

مطربنی را گفتم: این صد نغمه چون ساز را بیرون جلد از اندرون؟!  
 گفتم: چون سوراخ نی افزون بود نای را آهنگ دیگرگون بود  
 ساز را هر سیم آهنگی دهد زخمه بر هر جای او رنگی دهد  
 زین تلون گونه کون آهنگ هست فاصله هر نغمه ای فرسنگ هست  
 گفتمش من ساز یک تارم که دوست زخمه ای بیشم نزد بر تار و پوست  
 شادمان زان زخمه ام، دل تنگ نی زخمه را جز نام او آهنگ نی  
 صد طرب از ضربت جانان کنم همچو گویم رقص از آن چونان کنم  
 دلکش است این نغمه نام حبیب بر هر آن دودی که بودم شد طیب

حضرت استاد

# عزیزا! جانت که از اوست به عالم طبیعت مشغول شده، اشتغال آن از راه حواس است و بیش از همه از راه چشم و گوش، که به دیدنی‌ها سرگرم شود و به اصوات توجه کند و در این دو فرو رود و سپس با گفتارش دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها بیرون جهد آن دو واردات جان بود و صادراتش از طریق دهان و کلام اوست مبادا که زندگی را اینگونه به پایان بری، کمال انقطاع آن است که به ضروریات بنگرد که به هر چیز مشغول نگردد و به ضروریات گوش دهد و در ضروریات سخن راند که لهو کلام و لهو دیدار و لهو استماع فراوان است. و چون از این لهوها بیرون آمدی ننگری جز به اسماء او و نشنوی جز سخن او و نگویی جز از او.

(همان ص 72)

# بدان که آنجا که عشق به نهایت رسید در وجود عاشق جز معشوق نبینی ملک دل را به یک بار معشوق تصرف نماید و از حکومت تمایلات قبلی در دل سالک اثری باقی نماند.

(همان ص 249)

دو عالم را بیک بار از دل تنگ برون کردیم تا جای تو باشد

# آنکه دلش به یاد خدا آرمید کی توجه به دیگری کند؟ آنکه با مجالست او خو گرفت کی تواند با دیگران همنشین گردد؟ آنکه چشمش به او افتاد کی نظر از وی بردارد؟ « طوبی لمن اخلص الله العباده و الدعاء و لم یشغل قلبه بما تری عیناه و لم ینس ذکرالله بما تسمع اذناه و لم یحزن صدره بما أعطی غیره» (خوش بر آن بنده که عبادت و دعا را خالصانه انجام دهد و هر آنچه با چشمش می بیند او را مشغول نسازد و آنچه با گوشش می شنود او را از یاد حق باز ندارد و بدانچه به دیگران داده شده و او ندارد محزون نباشد. (امام رضا ع))

(همان ص 264)

#

ای تو دیرم، ای تو مسجد، ای کشت ای تو جانم، ای نعیم، ای بهشت  
ای تو جنت، ای تو دیا، ای تو حور ای تو جوی شیر و طوبی ای تصور  
جز تو در این مکتبم کی بود یار فادخلی فی جنتی با ما یار  
بر زبانم غیر نامت نام نیست جز به یادت ہی ہی و هیام نیست

حضرت اتاد

# بنده مخلص آن است که سر در کار مولا آرد و در غم و اندوه بدو  
نگردد و در سخن از او گوید، و در هر کردار رضای او جوید و همه را  
به مهمانسرای مولا خواند و به طرف او راند. داند که مبدأ اوست و در  
اینجا کار و بار با اوست و مرجع او.

(تخلی 1 ص 46)

# اگر این تشنگان سعادت می دانستند که آب حیات در انس محبوب  
است یک دم از سر کوی او بر نمی خاستند و اگر پادشاهان ملک دنیا  
می دانستند که سلطنت آدمی در کجاست آدهم وار بر تخت سلطنت لگد  
می زدند.

(بهان ص 98)

# بیچاره و تیره روز آنکه در طول زندگی خدا را نیافت و دل به مهر  
او نباخت. همه عمر در خامی و کامش به ناکامی، ره بر او دشوار و  
حتی از خود بیزار، ندیدی که فرمود: « هر آنکس از یادم رو گردانید،  
زندگی بر او بس تنگ است.»

(بهان ص 154)

# هر چند توانی دل از امیال و علاقه ها پاک داری، آرامش در آن  
بیشتر بینی. سرزمین دل را مالک باش؛ هر گوشه اش به کسی مسپار.

"صاحب‌دل" آن زنده دل است که صاحب دلش جز یاد خدای نبود که خدا غیور است و در خانه خود، که دل مؤمن است، تاب غیر ندارد.

(تعلی 2 ص 15)

#. ای در بند آشنا و خویش، هر روزت پریشانی بیش، گمشده تو خداست. رو به آن سوی آور. دانی منحصرأ آرامش کراست؟ از خدای پرس: « آنانکه ایمان آوردند و دل هایشان به یاد خدا آرمید؛ آگاه باشید که منحصرأ در یاد خدا آرامش دل هاست.»

(سفر ص 52)

#. یاد خدا آرامش دل بود؛ دل با یاد حق گویی کشتی بادبان در برافراشته است که در دریای آرام نسائم رحمت به منزل می رسد و بالعکس دل غافل همچون کشتی طوفان زده ایست که هر لحظه موجی سهمگین او را به طرفی می برد.

(بانه ص 94)

#. تو در بالا ترین قوام ممکن با استعدادی سرشار آفریده شده ای، اما به پایین ترین منازل گسیل داشتند تا چگونه پستی ها را واپس گذاشته و بر کاخ اعلیٰ علیین جلوس فرمایی. از ذلت عالم طبع در آی و به دولت رس، که یوسفی و چاه جای تو نیست. مسند مصر لقاء جای توست. « وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا » (همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق نشوید.) از چاه عالم ملک و طبع به در آی و بر جاه ملکوت نشین و این رفعت را منحصرأ با حبل الله توانی به دست آوری. دانی که نزل (طعام پذیرایی مهمان) در خور مهمان است و نعمات این عالم نزل انسان، اما نزلی در خور جسم او و عالم معارف نزل جان اوست.

(تعلی مضامین ص 27)

#. دل جای اوست هرچه را دوست داری بدار ولی جایش در ورای دل است. دل را برای خدا خالص دار که هرچه جز او در دل آمد تو را حجاب شود که خدا غیور است و در دل مؤمن جای غیر نگذارد. تا بدانجا که جناب سلیمان □□□، اسبانی زیبا برایش آورده بودند و به آن مشغول شد فرمود: « فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى

تَوَارَتِ بِالْحِجَابِ» (گفت: من دوستی این اسبان را به یاد پروردگارم دوست می دارم) و فرمان داد آنها را دواندند و به تماشا ایستاد تا از دیدگانش پنهان شدند. (سوره ص آیه 32) اگر جایی در دل برای غیر گشودی، دری از شرک بر تو باز شد. که در هر ذکر و نماز این محبوب به ناگاه بر تو لبخند زند، و گرم گیرد و مشغول کند. از یاد خدا بازت دارد از دوریش رنج بری، در رنجش آسودگی از تو سلب شود و در کنارش از خدا باز داشته شوی همچون خلیل بر این ماه و ستاره های چشمک زن نقش "لا" زن و برگوی که: «لَا أَحَبُّ الْأَلْفِينِ» (غروب کنندگان را دوست ندارم)

(تجلی مهدی ص 159)

# در بند هرچه باشی، به حقیقت آن بند تو است. جز در بند خدا که این بند آغاز آزادگی است.

(اندیشه نگاه ص 18)

من از این بند نخواهم بدر آمد همه عمر بند پائی که به دست تو بود تاج سراسر است

سعدی

# چون در طلب حق بر آمدی بار از دست فرو نه تا آزادتر باشی و از دوش فرو گذار تا سبک تر روی و اگر پای افزار مزاحم است آنرا نیز بر کن که راه در وادی طوی است که فرمودند «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوِي» و دانی که مسح پا را با پای افزار سزاوار نیست.

(جهان ص 39)

# همیشه آماده تا گفتند برویم، آماده لقاء پروردگار باشی. دنیا را سه طلاقه کن.

(جهان ص 86)

# « أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا اللَّهَ شُرَكَاءَ » (آیا برای آن کس که قائم است بر هر نفس بدانچه کسب می کند شریکان می گمارید؟ (سوره رعد آیه 33))

با او کسب میکنی؛ با او بدست می آوری؛ با او حیات داری و با او دم می زنی، آنوقت به سوی دیگران می نگری؟ برای تزکیه نفس آمدی، برای کسب معارف آوردند، برای آشنایی با او خلق شدی، افسوس که خانه و کاشانه را روفتی و دل را همین جا آلوده بگذاشتی! همه چیز را شناختی و خدا را ناشناخته وا گذاشتی! با هر بیگانه آشنا شدی، و آشنای جان را بیگانه انگاشتی.

(تجلی 7 ص 20)

کاشکی از غیر تو آگه نبودی جان من      خود نمی دانست جز تو جان معنی دان من  
هر چه را بیند دو چشم نور چشمم کم شود      هر کسی را ره نده ای حدقه چشمان من

# جان هر چند از ماده بریده تر باشد برای حرکت در این راه آمادگی بیشتری دارد. تا در دل ذکر این سرای است و در زبان سخنش و در چشم دیدارش، آن جهان رخ ننماید. لازمه اش رهایی است؛ آزادی ها صفای درون « اَنَا أَخْلَصْنَا هُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِ الدَّارِ » ما ایشان را خالص کردیم به ذکر آن سرای، در این حالت گوش را از شنیدن اصوات بیرون معزول داری؛ چشم را نیز از دیدار بیرون؛ همه درون روی و به ساحت عالم جان پردازی. وقتی این راه یافتی دانی که بی این چشم هم توان دیدن و بی این گوش هم توان شنیدن و بی این بدن هم توان زیستن؛ اسرار حدیث نافله ات کشف گردد که فرمود: با من می بیند و با من می شنود و با من سخن می گوید سر « مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى » نیز برایت روشن گردد.

(جهان ص 166)

# از من خود اینک گذر کن که آخر بگذری؛ تعلق رها کن که آخر رها کنی؛ بر این کرسی تکیه مکن که عنقریب از زیر پایت همی کشند.

(همان ص 166)

از سود و زیان گذر که باید گذری  
از هر دو جهان گذر که باید گذری  
خود را چه کنی که رهن توست خودیت  
از رهن جان گذر که باید گذری

# آدمی از بدو بلوغ که با اندیشه و تفکر راه یاب زندگی می شود، همیشه در جستجوی سعادت است، اگر اندیشه اش در راه جویی کوتاه بین باشد سعادت را منحصرأ در لذت حواس می بیند. همین حواس او چون لذت بخش بس اندک و محصور است، اگر از محدودیت خویش لذت را بگذراند لذت به الم و درد مبدل گردد، گرسنه را بیش از کاسه ای طعام مطبوع نیست و تشنگی با جامی آب فرو نشیند و اگر بیش مصرف شود نه تنها لذت سلب گردیده که نفرت جانشین آن خواهد شد. پس بهره از این لذات محدود و فنا پذیر را چگونه سعادت توان انگاشت و این پندار در انسان به وجود نیامده جز این که پایبند جسم است و اگر خود و خویشتن خویش را یابد و از بُعد جسمانی خویش دیداری فراتر داشته، نفس و روان خویش را بیابد و کمی از لذت روحانیت بچشد، داند که در کنار او دریایی از نور بوده و او به ظلمت خو کرده و گاه نور ستاره ای برای او دل افروز است. (تجلی آخر ص 21)

# ای عزیز! چون تعلقات زیاد و سرای دل در ضیق بود، جز وحشت، جان را سرمایه ای نیست چرا که در آن سرای صدها بت خودنمایی می کنند. اما چون سلطان السلاطین در آن خرگاه زد، نخست سرای دل را گشایش دهد و سپس بت ها را یک یک به خاک افکند. زین روست که با آمدن انیس سرمدی محبوبان فنا پذیر، یک یک خانه ی دل را ترک گویند.

(همان ص 32)

# اگر اهل دنیایی روی از آخرت برتاب، و اگر اهل آخرتی به دنیا منگر و اگر اهل الله هستی هر دو را به دریا انداز.



(همان ص 46)

دنیا و آخرت به نگاهی فروتیم سودا چنان خوش است که یک جا کند کسی

#. بدان که روح و جان تو جز با خدا تعلق واقعی ندارد و جز در منزلگاه امن قرب او نیارامند. ولی دلبستگی های موقت عالم طبع، گاه نظر را از خالق به مخلوق متوجه می سازد. که چون علت قریب ایجاد نفس انسانی ذات حق تعالی است - و تعلقات او به عالم ناسوت همگی بعد از هبوط برایش ایجاد شده زین رو چون غبار چسبنده دلبستگی ها واپس رود، جلوه جمال حق تعالی را به شهود نشیند.

(همان ص 121)

#. عزیزا! آیه نشانه است تا تو را به مقصد رساند و ذکر وسیله تا تو به مذکور ره بری، مبادا در نشان آن قدر توقف کنی که مقصد از یادت رود و در ذکر آن قدر مشغول که از مذکور باز مانی. سبک روان کوی دوست، که باری بر دوش و انبانی بر دستشان نیست، از رفتن باز نیاستند و ره به شادی سپرند، اما هر آنچه از تعلقات بیش، خستگی بیش و ره دشوارتر باشد.

(یک مشتاقان ص 117)

#. هر چه جز خدا در دل نشست، دل را ضایع و حقیر کند و چون خدا در دل آمد آن را به اندازه عالم هستی وسعت دهد. باش تا به آن جا رسی که نه یاد تعلقات که یاد خویشتن را نیز در یاد او فانی سازی.

(هدیه با ص 73)

#. هر تعلق جز خدا دل را در ضیق و تنگی فرو برد، وای بر آن دل که صد تعلقش باشد. اما بر خلاف تعلق ماسوی، تعلق به عشق پروردگار

سینه را بگشاید و منزل را وسیع گرداند تا خداوند در آن خرگاه تواند زد.

(همان ص 76)

# . تنها آرامش جان انسان ایمان به خداوند مهربانیست که جان پر تلاطم انسان را آرامش می دهد چرا که می داند، اگر خود نا توان است، ولیّ توانایی دارد، اگر خود غافل است ولیّ او آگاه است، اگر خود خواب می رود، ولیّ او را خوابی نیست، اگر خود فنا پذیر است، ولیّ او جاودانی است، اگر خود فقیر است، ولیّ او از غنای مطلق بر خوردار است. منحصرأ چنین انسانی از تزلزل و هراس و هیجان و بیم در امان است.

(همان ص 95)

# . عزیزا! تعلّقات و دل بستگی ها جان را در این اسفل السافلین میخ کوب می کند، پرنده خو کرده با قفس، پرواز را فراموش می کند، مبادا بیضه مرغابی را مانی که در زیر پای مرغ خانگی پرورده شد و به خاک بازی دایه و مادر دروغین، دریا ها و آسمان ها را از یاد برد.

(همان ص 151)

# . دل بنده مؤمن مانند عقربک قطب نماست که زیر و رو شود، ولی دیری نیاید که مادام به سویی آرام گیرد. در شادمانی سرکشی نکند و در غم روی از او بر نتابد، در سلامتی شاکر و در بیماری جز از او شفا نطلبد.

(حدیث آرزومندی ص 249)

# .

هم چنان، که گل نماند در بهار نیست زیبایی در عالم پایدار  
مست آن گل شو که نا دارد خزان می بنیند بیچ، باد مهرگان

چون به یغما برد، مرگ آن گل عذار      از گلستان خود، چه ماند غیر خار  
 عشق را کوی که جاویدان بود      این حال، این جا دمی مهمان بود  
 جاودانی را بر ناپایدار      که دهد آسان رفیق هوشیار  
 دلبری زان دلبر افونگر است      که مس دنیا، از او هم چون زراست  
 هست دنیا مسگر آباد فریب      ای خوش آن کو، زر گرانش شد نصیب  
 اولیا را زر به طاعت داده اند      ره به بازار عبادت داده اند  
 دلبری را می نشاید غیر او      (کلّ شیء ملک، الا وجهه)

حضرت استاد

نازان به جمال را، این است داستان، تا تو سرمست جمال نمایی، نه جمال خود، نه جمال دیگری، که این بود درس خلیل الله که فرمود:  
 (...قال لا أحب الاقلین). (مرغ سلیمان ص 160)

# خطر برای عارفان، ما سوی الله هست و امنیّت برای ایشان، نگاه به وجه الله.  
 (همان ص 201)

# ای عزیز! از هر چه خواهی بگذر، اما از خدا گذشتن دیوانگی است. بر هر که خواهی پشت کن، اما پشت بر خدای کردن بیگانگی است. ما سوی را از دل بران و خدای را در آن نشان که این فرزانی است.

(همان ص 242)

#. آرامش منحصرأ در بندگی آن ذات غنی است، او را یافتی همه چیز را یافتی و اگر نیافتی هیچ نیافتی حتی خود را هم گم کردی.

« نَسُوا اللَّهَ فَاُنْسَاهُمْ اَنْفُسَهُمْ (حشرآیه 19). » (فرااد جرس ص 196)

## مناجات

الهی! ای تو همه ناز، ره بس دراز در دل همه نیاز، اگر یادت

کار ساز نبود از راه بازمانیم و توشه ای جز یادنداریم، و دل جز بانام

تو آبادنداریم. خرابی دل در غفلت است؛ نسیان یاد تو زلت

است و از جز تو بریدن همت. (تعلی 1 ص 161)